

هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می‌گیرد؟

What is identity and how does the dilemma of identity formulate?

بخش پنجم: جمع‌بندی و نتیجه‌گیری کلی

نگارش: نوروز علی «ثابتی»

تاریخ: 31 مارچ 2017

فیض آباد، بدخشان

روند «ملت» و ملت‌سازی، و «زبان ملی» محصول دیدگاه‌های ناسیونالیستی در غرب است که بار سیاسی دارد. این مؤلفه سیاسی سبب شده تا هویت اصلی اقلیت‌ها را به مخاطره بیندازد، زیرا که کشوری که زبان یک قوم را زبان رسمی اعلان کند، طبیعی است که زبان‌های دوم را از کاربرد می‌اندازد و به تدریج مسئله همگون‌سازی و یکرنگ‌شوی (assimilation) را سرعت می‌بخشد. مسئله ملی، و ملت‌سازی یک مسئله سیاسی است و این موضوع زبان ملی است که مؤلفه‌های دیگر را (قومی، فرهنگی، زبانی، و اجتماعی) را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

مسئله ملت‌سازی و اعلان زبان ملی در ایران، سبب تحرک اقوام دیگر در ایران گردید. در ایران بلوچ‌ها، کرد‌ها، لُر‌ها، آذری‌ها، عرب‌ها و ... اقوام زندگی می‌کنند. زمانی که مسئله ملت به میان می‌آید، آیا تنها پارسی‌زبانان ملت هستند؟ آیا آذری‌ها (ترک‌های مقیم ایران) ملت نیستند؟ زمانی که مذهب جعفری در ایران مذهب رسمی و زبان پارسی زبان رسمی اعلان گردد، آیا اقوام دیگر ساکن در ایران از هویت مذهبی، هویت زبانی، و هویت اجتماعی خود محروم نمانده‌اند. عین جریان در ازبکستان در بخارا و سمرقند بالای پارسی‌زبانان آنجا جریان دارد که از مکتب خواندن به زبان خود‌شان محروم هستند، و بناچار باید به ازبکی درس بخوانند. از چنین سیاست‌بازی، اقوام اقلیت در افغانستان هم بر حذر نمانده‌اند، ولی خوش‌بختانه قانون اساسی فعلی افغانستان در مورد زبان‌ها و اقوام اقلیت صراحت دارد و منحصراً زبان دوم بطور رسمی در جاهایی که تکلم می‌گردد، شناخته شده‌اند.

در این مورد همگون‌شوی و یا همگون‌سازی، رحیم‌مس آف نوشته است که: همگون‌شوی به هر نحوی که باشد – خواه اجباری و خواه داوطلبانه – انسان را از هویت تاریخی‌اش محروم می‌سازد و معنویت برای ارزش نخواهد داشت، و جامعه هم از اینگونه انسان‌ها آسیب می‌بیند. (مس آف، ص. 25؛ قبادیانی، ص. 83).¹ در افغانستان، اقوام بزرگ‌تر اقوام خوردتر به اجبار یا هویت خود همگون ساخته‌اند. مثلاً، پشتون‌ها، پشه‌ای‌ها را «پشتون»، و تاجیک‌ها، آنها را تاجیک می‌گویند. ولی خود‌شان، هویت خود را پشه‌ای می‌گویند که با دیگر اقوام افغانستان تاریخ بیشتر از هزار سال دارند، پس چرا در هویت یک قوم

¹ مس آف، رحیم، تاریخ تاجیکان با مهر، «کامل‌سری»، دوشنبه، دانش، 1996، ص. 25.

دیگر همگون و یا منحل شوند. سرنوشت بعضی از اقوام هم از این بر حذر نمانده است. اگر زمانی همگون شوی اجباری بوده، حالا آزادی اقلیت هاست و چرا بعضی از دوستان ما داوطلبانه خود را با دیگران همگون و همرنگ می سازند؟

سیاست مداران ما در افغانستان از شوونیزم و از فاشیزم قومی سخن میزنند، آیا تنها هدف ما از برادران پشتون است، و یا کسانی دیگری هم هستند، که می خواهند برخی از اقوام را در پهلوی خود قرار دهند و هویت خود را بر آنها تحمیل کنند؟ و یا افرادی هستند که نا خود آگاه، هویت خود را به این و یا آن نسبت می دهند. حتی بعضی ها از فاش نمودن هویت خود در هراس هستند و یا برای خود ننگ می دانند. بعضی ها فکر می کنند که مولفه های هویت آنها (که عبارتند از مولفه عقیدتی، فرهنگی، و زبانی) سبب عقب ماندگی ذهنی و رشد انکشاف فکری خودشان و یا فرزندان شان می شود، و می خواهند با دوری از این مؤلفه ها، هویت قوم دیگری را بر خود بر چسب زنند.

شغنانی ها، قومی هستند که از دیر باز در این سرزمین زیسته اند که نام آنها در متون کتب زردشتی هم آمده است. نام شغنانی ها در اوستا بنام خُفیاآنه/هَفیاآنه (Khvyaona/Hvyaona) و در آثار پهلوی بنام خُفیان / هَفیان (Khvyon/Hvyon) یاد شده است. این نام پهلوی خُفیان که در تاریخ بنام «هون ها = خیونان» یاد شده اند، حکومت مستقلی داشته اند، و در یک حکومت کنفدراسیون با کوشانی ها و یفتلی با هم میزیسته اند. اینکه خُفیان پهلوی با «خُرنون» فعلی، تشابه لفظی و معنوی دارد، هیچ شکی باقی نمی ماند، که از قومی که در اوستا از آن ذکری آمده، همین شغنانیان کنونی اند. امیانوس مارسلینوس در قرن چهارم که کوشانی ها و خیونی ها با رومی ها در شهر دیار بکر (در ترکیه فعلی) جنگیده اند، آن جنگ را با وضاحت بیان می کند، که سر لشکر خیونان بنام گرومباتس بوده است. ائتلاف نظامی شغنانی ها با کوشانی ها و یفتلی ها را فردوسی در شاهنامه، هم بخوبی بیان می کند.

کُشانی و شُگنی و وهری سپاه = دگر گونه جوشن دگرگون کلاه

این تاریخ باستان، نمایانگر اینست که قومی با هویت ویژه بنام «خُفیان» و «شُگنانیان» از دوره های خیلی قدیم موجود بوده اند.

تاریخ قرن 18 و قرن 19 مشحون از روایت هایی مستندی است که شاهان شغنان بر بدخشان زمانی تسلط داشته اند که وسعت حکومت آنها از قندز تا اوش و از چترال تا سریقول بوده است. وسعت قلمرو آنها گاهی بزرگ و گاهی کوچک شده، ولی آنها تا سال 1883 میلادی حکومت خود مختار در شغنان داشته اند.

قبلاً نام این اقوام و زبان شان، بنام زبان غلچه ای ثبت شده که در منابع پارسی و انگلیسی مثلاً در نوشته رابرت شاو این مردم و زبان شان به این نام شناخته شده اند، و بعداً روس ها بطور غیر عمدی، زبان هایی که در حول و حوش پامیر بودند، این زبان ها را در بین سال ها 1960 و 1970 بنام «گروه زبان های پامیری» یاد کردند. بعداً این نام در عرصه زبانشناسی توسعه پیدا کرد، و این زبان ها به عنوان گروه زبان های ایرانی شرقی، متعلق به زبان های گروه پامیری یاد شدند. سپس، در مورد اتنوگرافی (ویژه های قومی)، انتروپولوژی (سیما شناسی)، تاریخ و جغرافیای این منطقه تحقیقات گسترده ای از طرف اکادمی

علوم روسیه در سن پترزبورگ راه اندازی گردید. تلاش ها برای شناخت هویت اصلی این قوم، از طرف شیرین شاه شاه تیمور، و حذف ملیت های کوچک از سر شماری های نفوس اتحاد جماهیر شوروی، بطور عمدی صورت گرفت تا هویت های کوچک در ملیت های بزرگ منحل و یا استحاله شوند. در آمار گیری (سر شماری) شوروی در سال های 1926 و 1937، روشانی، شغنی و وخی ملیت های جداگانه و متمایز در اتحاد شوروی بشمار میرفتند. ولی در سال 1937، بعد از اعدام شیرین شاه شاه تیمور، لیست این ملیت ها، از فهرست اقوام در سر شماری حذف گردید، و همه بنام تاجیک مسما شدند. ولی این مردم، کسانی که به زبان پارسی گپ میزد، اورا بنام «پارسی گوی» و به زبان شغنایی بنام «پارسی بون» شناخته میشدند که بر گرفته از «فارسی وان» (= پارسی زبان) است.

اگر این مردم خود را پامیری بگویند، حق با اینهاست چون آنها در این منطقه نفوذ بی چون و چرا داشته اند، همچنان رابرت شاو نوشته که غلچه ها در دره هایی که از سطح مرتفع پامیر بطرف شرق و غرب سراسیب می شوند، زندگی می کنند. گروه زبان های ایرانی شرقی، که قبلاً بنام «زبان های غلچه ای» یاد می شدند، بعداً بنام توسط روس ها بنام «گروه زبان های پامیری» یاد شدند یک انتخاب بجاست. زیرا که واژه غلچه را ترک های همسایه شان بالای شان مانده اند که معنای آن «حرام زاده و مادر بختا» است. غلچه از غرچه گرفته شده که در اینجا حرف /ر/ به حرف /ل/ بدل شده است. «غر» به معنای «فاحشه» است. مثلاً در این بیت خاقانی رجوع شود.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان
غرزنان برزن اند و غرچگان روستا

به عوض اینکه با این نام و نشان، این اقوام تحقیر و توهین شوند، آیا «گروه زبان های پامیری» از «زبان های غلچه ای» و «اقوام پامیری» نسبت به «اقوام غلچه ای» انتخاب خوبتر نیست؟ اینکه گفته اند، معنای غرچه، «تاجیک کوهی» است، این هم ترجمه تحت اللفظی روسی واژه «غلچه» می باشد.

معنای تاجیک به شکل عام آن شهر نشین و کشاورز و «دهقان» است که قبلاً به تفصیل در آن مورد بحث شد، و شکل خاص آن، کسی که به زبان پارسی گپ بزند، «تاجیک» است. این غرچه ها، اول شهر نشین نیستند و دوم به زبان پارسی هم صحبت نمی کنند، بلکه به زبان منحصر بخود که شغنایی، روشانی، اشکاشمی، زیباکی (سنگلیچی)، وخی، و منجانی است، صحبت می کنند.

در اشکاشم و زیباک در اثر همگون شوی، بیشتر ساکنین آنها زبان مادری خود را از دست داده اند، و فعلاً به زبان پارسی صحبت می کنند. این مسئله به دو چیز بر میگردد که اول زیباک و اشکاشم از تبعیت و رعیت میران فیض آباد بوده اند، و این مسئله بالای آنها از دیر باز زبان آنها تحت تأثیر زبان پارسی بدخشانی در آمده است. همچنان، شاه زیباک بنام شاه عبد الرحیم خان که زبان زیباکی را که ندانسته است (فعلاً تنها در قریه های فاروق، اسکتول، و سنگلیچ، و چند قریه دیگر دور از مرکز زیباک به این زبان بنام زبان سنگلیچی صحبت می کنند)، مردمان را فرموده است که دیگر در خانه های شان به پارسی گپ بزنند. فرق بین زبان زیباکی و زبان اشکاشمی مانند فرق بین شغنایی و روشانی است. ولی در اثر همگون شوی، بیشتر ساکنین آنجا زبان مادری شان را از دست داده اند، و فعلاً که به پارسی صحبت می کنند و خود را تاجیک می گویند. در اینجا لازم است که خاطر نشان سازم که قریه ای در ولسوالی خاش بنام «ده

نو» است که اهالی آن ترک هستند و به زبان ازبکی صحبت می کرده اند. زمانی که یک ریش سفید (کلان قوم) آنها طرف فیض آباد آمده و زمانی که با همراهانش به ازبکی صحبت میکرده، دوکانداران فیض آباد با آنها شوخی می کنند و طرز گپ زدن شان را به سخره می گیرند، آنها زمانی مه به خانه های شان بر می گردند، جلسه قومی می گیرند، و تصمیم میگیرند که دیگر به ازبکی صحبت نخواهند کرد. فعلاً یکی از ساکنین آن قریه، ازبکی نمی داند و خود را تاجیک می گویند. ولی سیما و عرق خون شان گواه بر ازبک بودن شان است.

اگر کسی اعتراض کند که اصطلاح قوم پامیری، یک اصطلاح تازه وارد است، این یک موضوع بی بنیاد است. زیرا بعضی ها استدلال می کنند، که پامیر نام کوه است، و نام کوه، نام یک قوم شده نمی تواند. این هم یا از بی اطلاعی است و یا می خواهند از این موضوع به آسانی طفره برونند. زیرا که، هر قوم، یا در کوه، در یک وادی، یا در یک جزیره زندگی می کنند، بنام همان محل سکونت، هویت شان بر می گردد. مثلاً، استرالیایی ها، بخاطری استرالیایی هستند که در قاره ای بنام استرالیا زندگی می کنند. کوه نشینان قفقاز را بنام قفقازی می گویند که نام یک کوه است.

اهالی و باشندگان واخان، شغنان، درواز، اشکاشم، زیباک، منجان، و حتی بدخشان بنام «غرچه» یاد شده اند، و معنای آن «کوه نشین» و یا «کوهستانی» است. از اینکه این مردم از مردمان آریانی بوده اند، آنها را بنام تاجیک (آنها تاجیک کوهی) گفته اند. غرچه را گفته اند که معنای کوهستانی میدهد. پس اگر این نام را هم پذیریم تاجیک کوهی، سوال مطرح می شود که: تاجیک کدام کوه؟ جوابش البته کوه پامیر است. پس بدین ترتیب اگر شغنانی ها را چی تاجیک کوهی بگویند و چه پامیری در معنا این هر دو یک مفهوم را می‌رسانند.

بهر ترتیبی که بوده باشد، که غرچه و یا غلچه، از زبان سغدی، پارسی، و یا ترکی مشتق شده باشد، معنای آن جز تحقیر و توهین چیزی دیگری نمی تواند باشد. روس ها، این مسئله را درک کرده بودند، و بجای اصطلاح تحقیر آمیز «تاجیک کوهی» اول این نام را به «مردم پامیر» (پامیرسکو نرودا) تغییر دادند. و این یک نام با مسمایی است و گزینه بهتر است که جایگزین «غلچه» و یا «تاجیک کوهی» شده است. در اینجا یک سوال مطرح می شود که آیا اصطلاح «پامیری» یک اصطلاح بجاست که توسط روس ها مطرح گردیده است؟ جواب نگارنده این سطور، مثبت است. بلی، اول اینکه اینها را بنام «قوم غلچه» ثبت نموده اند، و غلچه را به معنای کوهستانی آورده اند و بدین مناسبت روس ها آنها را «تاجیک کوهی» گفته اند. در هر صورت اینها منسوب به کوه و باشندگان کوهستان هستند. ولی باشنده کدام کوه و برزن؟ جواب جز کوه های پامیر چیزی دیگری متصور نخواهد بود. تاجیک کوهی، تاجیک کدام کوه پایه؟ جواب باشنده کوه های پامیری. پس غرچه و یا غلچه به معنای «کوهستانی» است، و نام آن کوهستان «پامیر» است، بنابراین، بطور اختصار تبدیل شدن «قوم غلچه ای» به «قوم پامیری» یک اسم با مسمایی است. اگر غلچه و یا غرچه، یک نام تحقیر آمیز است، نام «پامیری» از یک طرف در خود کدام تحقیری جای ندارد، و از طرف دیگر نام با افتخاری است که صیت آوازه اش جهان را در نوردیده است. اگر کسی به این نام شک و یا اعتراض داشته باشد و بگوید این یک نام جدید است. این مربوط میگردد به مقوله توماس ساس که گفته است: یا تعریف کن و یا تعریف شو. ما نام را خود ما بر خود می گذاریم و خود مان را تعریف می کنیم که

کیستیم. نام فیض آباد در تاجیکستان «واشگرد» بود و در بدخشان نام فیض آباد اول «جوز گون = جوزون» بود.

اعتراض دیگر اینکه اگر کسی بگوید که پامیری قرغیزها هستند، این هم یک سخن ناجاست. زیرا که قرغیزها ناقلمینی هستند که توسط عبد الرحمان خان در پامیرهای خورد و کلان برای شان جای داده بود. این قسم هم قندهاری رمه های شان را در مراتع شیوه در دشت های کرس و کزنگ در فصل تابستان می چرانند، آیا ما بگوییم که شیوه از قندهاریها است؟

یک نکته جالب را گوردن (Gordon) (1876، ص. 162) متذکر شده و گفته است، که در بدخشان جایی زمین هموار که بر بلندی قرار داشته باشد، آنرا «پامیر» می گویند. وی چنین نوشته است: این نام [پامیر] به شکل یک اصطلاح عام تبارز پیدا کرده که به چراه گاه های مرتفع و هموار، و وادی ها کاربرد دارد، تا اینکه از چراگاهای کوهی که فقط در فصل تابستان قابل نشیمن هستند، متمایز گردند. **وادی شیوه که بطرف شمال شرقی فیض آباد، بدخشان موقعیت دارد، برای میله های تابستانی مشهور است، همچنان بنام «پامیر شیوه» یاد می گردد.**²

ولی ما تا اکنون از کسی نشنیده ایم که شیوه را هم پامیر بگویند. گوردن این مطلب را از کسی شنیده که اطلاع درست نداشته، و یا اینکه این برداشت شخصی اش از واژه «پامیر» به شکل عام می باشد که دگروال گوردن 140 سال پیش آنرا مطرح کرده است.

اصطلاح شغنی قدامت بیشتر از اصطلاح تاجیک دارد. اصطلاح تاجیک بیشتر از قرن سیزدهم به این طرف ظهور کرده است. سامانیان که در آسیای میانه حکومت کرده بودند، ادعا نکرده بودند که ما تاجیک هستیم و به زبان تاجیکی صحبت می کنیم. رودکی، ناصر خسرو، فردوسی، و دیگران گفته اند که ما به زبان پارسی و یا پارسی دری صحبت می کنیم. این اصطلاح بیشتر بخاطر مصلحت های سیاسی بوجود آمد. تا قرن بیستم (تا سال 1924) شاعری و یا نویسندگی ای نگفته است که من به زبان تاجیکی شعر می سرایم و یا می نویسم. ناصر خسرو که از ناحیه قبادیان تاجیکستان است، زبان خود را دری و پارسی گفته است. این بر می گردد به ناسیونالیسم و یا ملی گرایی قومی که آیا ساکنین بومی آسیای میانه تاجیکان بوده اند و یا از بکان. بدین خاطر صدر الدین عینی اصطلاح «زبان تاجیکی» را ابداع کرد. اگر میگفت من پارسی گوی (پارسی زبان) هستم، برایش می گفتند که پس تو ایرانی هستی و به ایران بر گرد. روی مجبوریت، در سال 1924 زبان پارسی در آسیای میانه به «زبان تاجیکی» تغییر یافت و در سال 1929، از بطن این مولفه سیاسی، یک جغرافیای واحد سیاسی بنام تاجیکستان تشکیل شد. در افغانستان هم زبان پارسی، اول بنام زبان پارسی دری، و بعداً به شکل اختصار بنام «دری» پدید آمد. در حالی که در کتاب های قدیمی، «قرائت فارسی» بود نه دری.

نام ایران هم «پارس» بود که عرب ها آنرا «فارس» خواندند، یونانی ها پارس را به شکل «پرس» خواندند و بعداً انگلیس ها، آنرا «پرشیا» و زبان آنها را پرشن/پرژن (Persian) گفته اند که از همان پارس و پارسی اقتباس شده است. و این زبان بنام پارسی/فارسی در جهان شناخته شده بود. در سال 1314

² Gordon, T., E., C.S.I., (1876) "The Roof of the World: A Journey Over the High Plateau of Tibet to the Russian Frontier and the Oxus Sources of Pamir", *Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh*, p. 162.

هجری خورشیدی (برابر با 1935) نظر به هدایت رضاه شاه پهلوی، شاه پارس، نام آن کشور به «ایران» تبدیل شد، ولی زبان آن هنوز پارسی باقیمانده است.

تمام کشور های آسیا که به پسوند مکان ساز «سیتان» مشخص شده اند، همه بخاطر مسایل سیاسی بوده است – مانند افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان، قرغزستان، قزاقستان، ترکمنستان، پاکستان، داغستان، و سیتان های دیگر.

حالا بحث از هویت، هویت سازی، و هویت زدایی است، و اقلیت های قومی و زبانی سخت تحت تأثیر این پدیده سیاسی آمده اند. آیا پیش از سال 1947 کدام مکانی مسما به «پاک» بوده و یا قومی بنام «پاک» وجود داشته که محل سکونت یک قوم باشد و پسوند مکان ساز «ستان» را با آن علاوه نمودند تا «پاکستان» شود؟ هیچ قومی و هیچ محلی با این هویت تا سال 1947 در نقشه جهان وجود نداشته است. اکنون کشوری به این نام با حدود و ثغور مشخص در نقشه جهان بوجود آمده است.

در قسمت ملت و ملت سازی، در دوران شوروی، بوشکوف اظهار میدارد (دولت شاه اف، ص. 97) که پالیسی ملی شوروی هم در مرکز و هم در اطراف ناشی از نظریه ای شد که ساختار سوسیالیزم مسبب ادغام ملیت ها همراه با ملیت های تمامیت خواه (مستبد) خواهد شد. بدین خاطر مامورین رسمی آمارگیری نفوس (demography) اینگونه ملیت ها را از لیست شان بیرون کشیدند، و اینگونه عمل در مقابل پامیری ها هم مسجل بود. در سر شماری سال 1939، شمار اقوام و همچنان تعداد زبان های آنها کم شد، و در سر شماری های سال های 1959 و 1989 آنها حتی در لیست هم شامل نشدند. و از آن زمان به بعد پامیری ها با تاجیک ها همگون (assimilation) شدند و بنام تاجیک یاد شدند. و از نظریه دانشمندان در این مسئله کاملاً بطور آشکارا چشم پوشی شد. مثلاً در سر شماری سال 1959، دانشمندان ذکر کردند که حذف وخی، شغنی، و روشانی از داده اطلاعات (data) سر شماری با روند همگون سازی و ترکیب نمودن آنها با تاجیک ها بطور واضح نمی توانست بیان کند؛ زیرا که آنها یک زبان و یک فرهنگ متفاوت داشتند. آنها همچنان ادعا کردند که همگون سازی هم نمی تواند در این مدت کوتاه انکشاف بیابد. همگون سازی معمولاً در اثر یک تغییر در زبان بوجود می آید، ولی ملیت های پامیری حتی بعد از سر شماری 1959، زبان های شان را حفظ نمودند. در سر شماری 1989 دوباره عین قصد تکرار شد و از ملیت های پامیری دوباره چشم پوشی صورت گرفت.³

در اینجا، دانشمندان زبانشناس چون ولادیمیر بارتولد چندین بار اعتراض کرده که «مردم پامیر» (پامیرسکو نردودا) از خود زبان متفاوت و فرهنگ متفاوت با تاجیکان دارند، و با هویت آنها حفظ گردد و این یک ظلم سریع است، ولی دستگاه حکومتی و نظامی کار خودش را پیش می برد تا به اهداف سیاسی شان برسند.

اینکه در اتحاد جماهیر شوروی چرا ملت سازی شروع شد، وابستگی به منطق و فلسفه تکامل بلشویک ها داشت که گفتند: انقلاب کارگر ها (پرولتاریا) زمانی امکان پیروزی دارد که پیش از آن انقلاب ملی و دموکراتیک پی ریزی شود و به شکل گیری یک «ملت واحد» انجامد. از اینکه این پیش شرط در سر زمین های آسیای میانه وجود نداشت، بناءً، شروع به اساس گذاری ملی نمودند تا این کمبودی را هر چه زود تر رفع نموده به انقلاب پرولتاریایی دست یابند، و این طرح در سال 1924 عملی شد (ژهاک، ص. 3) و از آن پس اقوام پامیری هم بنام تاجیک یاد شدند.

³ Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, "Ethnic Process in Gorny Badakhshan", Central Asia and Caucasus, No 5, (2000), [Online], Available at: [Ethnic Process in Gorny Badakhshan](#)

بلی، حالا که بخود آگاهی رسیده ایم، و قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان این حق را به ملیت های دیگر داده تا در شناسنامه ها (تذکره تابعیت) نام قوم آنها ذکر گردد، با استفاده از این فرصت، بار همگون شوی – چه جبری و چه اختیاری – را از شانه های خود دور اندازیم و بخاطر مصلحت های گرایش حزبی هویت اصلی خود را قربانی همگون شوی سازیم.

این نوشته یک مأخذ خوب برای کسانی است که علاقمند اند در زمینه معلومات کسب کنند و همچنان کسانی که از این موضوع هم به نحوی از انحا طرفه می روند، جهت از دیداد معلومات شان خیلی مفید تمام خواهد شد.

منابع و مأخذ:

1. قبادیانی، رحیم مسلمانیان، *تاجیکان در تاریخ*، تهران، نسیم بخارا، 1383.
2. ژهاک، لوتز، پدیده ی تاجیکی: گفتاری در باره تناسب هویت های زبان محور و محل محور، ترجمه از آلمانی به فارسی، مهرداد سعیدی. نشان اصلی در زبان آلمانی:

Rzehak, L.: Vom Persischen zum Tadschikischen, Sprachliches Handeln und Sprachplanung in Transoxanien zwischen Tradition, Moderne und Sowjetmacht (1900-1956), Wiesbaden, 1991

3. مَسْ أْف، رحیم، *تاریخ تاجیکان با مهر*، «کاملاً سری»، دوشنبه، دانش، 1996، ص. 25.
4. Gordon, T., E., C.S.I., (1876) "*The Roof of the World: A Journey Over the High Plateau of Tibet to the Russian Frontier and the Oxus Sources of Pamir*", Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh, p. 162.
5. Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, "*Ethnic Process in Gorny Badakhshan*", Central Asia and Caucasus, No 5, (2000), [Online], Available at: [Ethnic Process in Gorny Badakhshan](#)